

کولز مینویسد «ما میتوانیم کتاب مقدس را فقط در فضای کلیسا درک کنیم. او (کلیسا) تنها حافظ رسالات مقدس است و فقط این اختیار خطاناپذیر را داراست که کلام مقدس را تفسیر کند». همچنین در جهان بیبل آمده «نباید فراموش کرد که الهام خود سری است که پیوسته نیز به این صورت باقی مانده است و عقل بشری هرگز قادر به درک آن نخواهد شد». این نظر را یکی از پدران مشهور کلیسا بنام اریگن (۱۸۵-۲۳۵ میلادی) اظهار داشت و امروز در قرن بیستم باز هم کلیسا در مقدمه کتاب مقدس می گوید «قضاوت از طرف انسان درباره کلام خدا جایز نیست. این گفته ها که بنظر ما دارای مفاهیم معمولی است ممکن است از سوی خداوند به قصد و مفهوم دیگری بیان شده باشد» جالبست که حتی آلبرایت، دانشمند و محقق بین المللی و مورد اعتماد و احترام کلیسا و کسیکه او را در شمار اجل علمای محقق کتاب مقدس شناخته اند مینویسد «تصمیم درباره معجزات و غرائب بیبل را باید به کلیسا واگذار کرد و او تنها مقام صاحب اعتبار برای تصمیم گیری درباره تفسیر این روایات میباشد»!!

البته در این اظهار نظرها اصولاً به این واقعیتها هیچگونه توجه و اعتنایی نمی شود که آیا خدا این کلمات را برای افراد بشر اعلام کرده است یا برای خودش! کلیسا از کجا تشخیص می دهد که کدام یک از این بیانات گفته خداست؟ و مبنای تمیز او چیست؟ چرا خداوند یک حادثه را به افراد مختلف به اشکالی متفاوت و حتی متضاد الهام کرده است؟ چگونه کلیسای کاتولیک یک رساله را وحی تشخیص داده و کلیسای پروتستان همان رساله را بی اعتبار توجیه کرده و روحانیت یهود نظر هر دو را مردود شناخته است؟ و کلیسای ادیان دیگر همه کتاب مقدس را کلام الهامی درک نکرده اند؟ چرا رساله ای مدتها الهام تشخیص داده میشود و سپس مردود می گردد و برعکس؟ آیا خداوند متعلق به یک کلیسا و یک روحانیت است یا خدای همه جهانیان است؟ آیاتغییرات و اصلاحاتی که به تأیید کلیسا در کتاب مقدس بعمل آمده معرف این است که خدا به اشتباه وحی کرده و سپس خطای خود را تصحیح کرده است؟ آیا در صحرا هنگامیکه موسی برای مردم ساده و بدوی سخنان خدا را بازگو می کرده است گفتاری برای هدایت و درک آن مردم بیان می داشته و یا جملات نامفهومی را به زبان می آورده است که پس از سه هزار و پانصد سال کلیسای قرن بیستم

۱- برخی از رساله ها مانند خنوخ مدتی در شمار کتب مقدس محسوب می گردیده اند و بعد از مدتی از اعتبار افتاده اند و برعکس.

مفهوم آنرا کشف کند؟ اگر الهام سری است که بشر هرگز به درک آن موفق نخواهد شد پس فایده این وحی غیر قابل درک چیست؟ و اگر مفاهیم معمولی و ابتدائی آن مورد نظر نبوده و عقل ماهر قاصر برای درک واقعیت آنست پس به چه وسیله ای کلیسایه تفسیر حقیقی و قابل اعتبار دست می یابد؟ اگر آنگونه که کلیسا اشاره می کند مفسرین نیز از منبع وحی مستفیض می گردند پس این اختلاف نظرهای فراوان چیست؟ چه لذتی از جنگ هفتاد و دو ملت نصیب خداوند می گردد؟ و اگر افراد بشر با عقل خود قادر به کشف حقیقت نیستند و فقط خداوند با الهام خویش باید آنها را هدایت کند چرا فقط یک گروه کوچک از روحانیت کاتولیک یا پروتستان یا یهودی یا... افتخار وحی نصیبشان می گردد و بقیه چهار میلیارد مردم گیتی میبایستی در گمراهی بسر ببرند؟... و صدها سوال بدون پاسخ دیگر.

اما جالب است که مبلغین اعتبار مطلق تمام جملات کتاب مقدس و انتساب مستقیم آنها به خداوند، ناخودآگاه کلام خود را نقض می کنند. برای مثال وان در بلوگ یکی از خبرگان و نویسندگان جهان بیبل در همان کتاب مینویسد «تاریخ نویسان کتاب مقدس روایاتی را که در بین توده مردم نقل میشد جمع کردند و بخش عمده آنرا بهمان شکل اصلی با بیان عمومی و مردمی منعکس ساختند. بعلت ارزش دینی که این روایات برای آنها داشت گاهی در این قصص دست برده و آنچه در نظرشان ناخوشایند بود و از جنبه مذهبی نامناسب بنظر میرسید حذف کردند» او و امثال او مجبورند چنین اظهار نظر کنند زیرا در مقابل اینهمه برداشتهای عامیانه و تناقضات و نارسائیهای چاره ای ندارند جز آنکه بگویند این حکایات، محفوظات مردم عادی است که نویسندگان آنها را جمع کرده و بهمان زبان نیز بازگو نموده اند و حتی به میل خود آنچه را موافق طبعشان نبود حذف کرده اند.

دکتر کوهل یکی از مؤمنین به تورات و محققى که با احترام بسیار زیاد کتاب مقدس را بررسی می کند، مایل است به زبان دیگری از آن دفاع نموده و نارسائیهایش را توجیه کند. او مینویسد عهد عتیق مایل است با راه و روش خود به مردم توضیح داده و به آنها بیاموزاند و بزبان ساده مشکلات مردم را پاسخ گوید نه با توضیحات عالمانه بلکه با بیانات بی تکلف و عوام پسندانه. مثلاً چرا نواحی اطراف بحرالمیت چنین مرده و بایر است؟. روایات (لگند)^۱ دلیل آنرا میداند که در اینجا زمانی دره سیدیم بوده است و باغ خداوند، سرسبز و

۱ — Legend روایات مذهبی و قومی که بر پایه قصه های ملی و سنتهای مذهبی نقل

شده اند.

خرم چون سرزمین مصرولی سپس خداوند داد گاه عدل خویش را برای قضاوت در باره گناهان مردم سدوم و گومارا بر پاداشت و به کیفر گناهانشان آن منطقه را سوزاند (۱۴/۳۰۰۰ ۱۰/۱۳) و یا ستون سنگی بر فراز جبل السدوم در جنوب غربی بحرالمت چيست؟ اين همان زن لوت است که به خاطر نافرمانی از دستور خدا به پشت خویش نگرست و به یک ستون سنگی بدل شد (۱۹/۲۶) چرا مار روی شکمش می خزد؟ و خاک میخورد؟ (باور عامیانه ای که مار را خاک خور می دانست) چون آدم گناهکار شد و خداوند مار را که محرک این گناه بود نفرین کرد (۳/۱۴). چرا زن و مرد بهم کشش دارند؟ زیرا زن از دنده مرد ساخته شده است (۲/۲۲). چرا عضله تهیگاه حیوانات را نباید خورد؟ چون خداوند با یعقوب دریابک کشتی گرفت و بر او لگدی زد که لنگ شد (۳۲/۳۲). منشاء نام اسرائیل چیست؟. یعقوب بر خدا پیروز شد و او این نام را به یعقوب داد...

دکتر کوهل به مثالهای خود ادامه میدهد تا خواننده را قانع کند تورات برای تعلیم مردم و پاسخ دادن به مشکلات آنها راه ساده تری را یافته است. ولی کهل توجه نمی کند که اگر نظر او پذیرفته شود کتاب مقدس نه تنها مجموعه ای قابل اعتبار و الهام الهی نمیتواند باشد بلکه تا حد عامیانه ترین قصص باستانی تنزل خواهد کرد در خاتمه به اظهار نظریکی از محققین مسیحی و معروف آلمانی که به کتاب مقدس بانظر احترام مینگرد یعنی فُهرر اشاره می کنم که پس از تشریح پراکندگی در کتاب مقدس مینویسد:

«از آنچه تا کنون بیان شد میتوانیم نتیجه بگیریم که بیبل (عهد عتیق و عهد جدید) سندی که بروحی بنا شده باشد نیست. در مورد عهد عتیق این فرضیه الهامی بودن آن موجب اشکالات فراوانی می گردد. این اشکالات ابتدا از متن خود رسالات حاصل می گردد. آنچه در اختیار ماست متن اصلی عهد عتیق، که میبایستی سند و یا شاهد وحی باشد، نیست بلکه متنی است که در دورانهای اولیه یهودیت (مقصود پس از تبعید است) و اصولاً در قرن اول قبل یا بعد از میلاد از تعداد زیادی متون متفرق و بسیار درهم انتخاب، مجزا، تنظیم و ترکیب گردیده است. پس از آن از قرن پنجم میلادی به بعد این متن که فقط با حروف بی صدا تحریر شده بود در یک جریان بسیار پیچیده نقطه گذاری و صدا دار شده است، زیرا این متن موجود برای بیان مطلب کافی نبوده است. همچنین مجموعه ای که از این کوشش بدست آمده است باز هم دارای نواقص بسیاری بوده است که اغلب آنها را میتوان باقی مانده دوران قبل از تهیه این مجموعه واحد حدس زد. بهمین جهت گاهی در اثر اشتباه بودن علائم

بی صدا پس از صدا دار شدن، همیشه با واقعیت مفهوم کلمه منطبق نگردیده است. پس نویسندگان و خوانندگان بسیاری بر آن حاشیه نویسی کرده اند و تجمع اغلاط و اشتباهات سبب شده است که گاهی مفهوم اصلی جمله بکلی منحرف و مقلوب گردد بطوریکه معنای اولیه دیگر قابل تمیز نیست. چگونه میسر است متن یک سندیکه فرض میشود وحی است در چنین وضع نامطلوب و بسیار ناشایستی قرار گیرد؟ آیا خداوندیکه الهام کننده این سند بوده است نمیتوانسته بقدر کافی توجه و دوراندیشی برای حفظ آن بخرج دهد؟ آیا انسانها موظف نبودند همه سعی خود را بخرج دهند تا این متون که برای آنها مهمترین گنجینه بشمار میرفته است از آسیب محفوظ ماند؟

اما اصل مطلب چیست؟ این رسالات را بهیچوجه نمی توان گواه الهام دانست. چگونه باید بخشی از کتاب ایوب را توجیه کرد که در حقیقت کفر به خداوند است؟ در مورد مزامیر چه نظر میتوان داد که فقط سرودها و دعاهائی انسانی است که جوامع به این وسیله شکایات، ستایشها، تقاضاها و یا شکرگزاری های خود را به درگاه خدا ارائه می دادند. چگونه است فلسفه بدبینانه و تفرقه یضی کتاب موعظه (کهلوت) مانند فصلهای ۲۲ و ۱۲ و کتاب پند و امثال که تقریباً عیناً از یک کتاب مصری ترجمه و به عبری اقتباس شده بوده است؟ در سرود سرودها چه اثری از وحی است؟ سرودهایی که شامل مسائلی کاملاً مربوط به دنیای مادی و طبیعی و اغلب احساسی و شهوی یا مربوط به عشق و زناشوئی است؟ و در کتاب استر که غوطه ور از انتقامی خون آلود است و زیرکانه نام خداوند حتی یک بار هم در آن ذکر نشده است؟ در بعضی از بخشها ما به نبی های شعائری (معبودی) برخورد می کنیم که چنین افرادی از سوی پیمبران بزرگ غیر وابسته به روحانیت (منفرد) اغلب بنام نبی های دروغین مهر باطل خورده اند. پس الهام در کجاست...؟»

فهرر بخشهای دیگر کتاب مقدس کتب قضات، شاهان، ساموئل... را بررسی و تناقضات مکرر آنها را ارائه می دهد و نتیجه می گیرد که هرگز اثری از الهام نمیتوان در آنها یافت. بخصوص در مسائل دینی و روایات مذهبی با ذکر اختلافات روشن معتقد است که چگونه ممکن است این چنین تضادها و اشتباهات و اختلافات در کلام خدا وارد شود. و بالاخره پس از تجزیه و تحلیل مشروح به این نتیجه میرسد «با این فرضی که بیبل سند و گواه الهام است انسان خود را دائماً در یک گره کور و دام غیر قابل رهائی اسیر میسازد. حتی در اسرائیل باستان هم کسی بخود اجازه نمیداد منشاء این رسالات را الهام بداند چه رسد به اینکه تصور نماید یک علم الهیات در آینده چنین خواهد کرد» بعبارت دیگر آنچه را که

حتی خود اسرائیلیان حدس نمی زدند بعدها روحانیت یهود و مسیحیت مدعی شدند.

www.KetabFarsi.com

توضیح - در بررسی های آتی ما به دو اصطلاح تکیه می کنیم که متأسفانه در زبان پارسی معادل دقیق و جامعی برای آنها یافت نمی شود و مجبور در یک مورد اصل خارجی آن ذکر می گردد و در مورد دیگر معادل پارسی آن با توجه به تعبیری که در زیر بعمل آمده است بکار برده میشود.

- ۱- Legend روایات مذهبی و قومی که بر پایه قصه های ملی و سنتهای مذهبی نقل شده اند.
- ۲- Epos شرح حال قهرمانان بصورت افسانه یا اسطوره که مابجای آن کلمه حماسه را بکار

میریم.

فصل دوم فضای پیدایش قوم و دین بنی اسرائیل

برطبق روایات کتاب مقدس و شواهد تاریخی، اسرائیلیان در دوران هویت یافتن خود با ساکنین سرزمینهای بین النهرین تا مصر در تماس بوده‌اند. چون این قوم فاقد هویت تمدنی بسیار قدیم بوده است و ابتدا در برخورد با اقوام متمدن این منطقه شخصیت قومی و تمدن ملی یافته است، برای درک چگونگی تحول و تفکر دین این مردم، لازمست بطور خلاصه فضای رشد آنان را بررسی کنیم.

قبلاً باید متذکر شوم که درباره زمان دقیق شکل قوم بنی اسرائیل و چگونگی و منشاء آن اطلاعات تاریخی معتبری در دست نیست و منبع اصلی مورد استفاده ما در این مورد کتاب مقدس است. از طرفی چون روایات این کتاب نیز با یک هدف مذهبی و به زبان اسطوره و قصه بیان شده است، در تعبیر آنها نیز باید از همین زبان استفاده کرد و بهمان اعتبار آنها را مورد نظر قرار داد.

مردمی که بعدها بنام بنی اسرائیل نامیده شدند مسلماً ریشه‌های چادرنشینی و کوچگری داشته‌اند. در تاریخ مردم خاورمیانه ما به یک جریان دائمی از مردمان کوه‌نشین و صحراگرد کوچگر برخورد می‌کنیم که بسوی شهرها و مناطق متمدن و آباد روی آورده‌اند و در یک برخورد و امتزاج مداوم بین این کوچگران و شهرنشینان شکل جوامع این منطقه تحول یافته است. هجوم کوه‌نشینان بیشتر از جانب کوهستانهای غرب ایران و یا بلندیهای آسیای صغیر و ارمنستان صورت گرفته است، در حالیکه مسیر مهاجرین چادرنشین و بادیه‌گرد بیشتر از صحاری جنوب و مرکزی شبه جزیره عربستان آغاز و به سوی شهرهای کنار رودهای بزرگ و

مناطق آباد شرق و غرب و شمال این بیابانها و گاهی تا کنار دریای مدیترانه و سواحل مصر ادامه یافته است. البته برخوردهای دولتهای بزرگ و قدیمی این مناطق را نیز در تحولات این نواحی نباید از نظر دور داشت.

۱- بین النهرین

بین النهرین را میتوان گهواره یکی از قدیمی ترین تمدنهای جهان دانست. مهمترین آثار فرهنگ باستانی این سرزمین از سومریان باقی مانده است. ولی نشانه‌هایی از تمدن قدیمی تری نیز در این مناطق وجود دارد. در کریم شهر غرب بین النهرین آثار قریه‌هایی یافت شده است که طبق نظر باستان‌شناسان و بخصوص تحقیقات بریدوود امریکائی متعلق به حدود ۸۰۰۰ سال قبل است. همچنین در یارمو قریه‌ای یافت شده است که قدمت آن از کریم شهر نیز بیشتر است. ولی همه این آثار ابتدائی است و از تشکیل شهرهای پیشرفته حکایت نمی‌کند. سومریان در حدود هزاره چهارم و حتی اواخر هزاره پنجم ق.م در جنوب بین النهرین ایجاد واحدهای متمدن را آغاز نمودند. منشاء این قوم مشخص نیست ولی در تجزیه و تحلیلی که از فرهنگ و آثار تمدن این قوم بعمل آمده است قرابت آنرا با اقوام آریائی هند محتمل دانسته‌اند. مذهب این مردم پرستش ارباب انواع و خدایان متعدد بوده است که معابد مختلف و فراوان این منطقه معرف آن میباشند این معابد را زیگورات یا معبد تپه‌ای نامیده‌اند که مشهورترین آن همان برج معروف بابل بوده است. معابد مدوری هم در این سرزمین بدست آمده که به یک فرهنگ قدیمی تری تعلق دارد و برخی از آنها حتی به هزاره پنجم ق.م میرسند. معابد گرد و بدوی حلقه از این گروهند همچنین معبد گیورا و معابد اریدو. اثری از نیاپرستی قدیمی نیز در آداب و رسوم این قوم تشخیص داده شده است. سومریان دارای تمدن پیشرفته‌ای بوده‌اند که در همه اجتماعات خاورمیانه اثر گذاشته است و دولتهای دیگر که پس از اضمحلال این قوم تشکیل شده‌اند تمدن سومریان را دنبال کرده‌اند.

از اواسط هزاره سوم ق.م قبایل کوچک صحرا نشین به مناطق متمدن هجوم برده‌اند و بالاخره برسومریان مسلط شدند. در ۲۲۵۰ ق.م سارگون اکادی که از همین قبایل کوچک ریشه می‌گرفت، دولت بزرگی بوجود آورد که بر سراسر این منطقه تا آسیای صغیر و سواحل مدیترانه فرمانروائی داشت. آکادهای سامی پس از مدتی مغلوب سومریان گردیدند که بنام سلسله گونی مجدداً به بین النهرین تسلط یافتند. در دوران حکومت گوتی‌ها، که دیناستی سوم اور نامیده میشدند (۱۹۵۰ - ۲۰۴۴ ق.م) تقریباً رنسانسی بوجود آمد که به مذهب بیشتر

جنبه اجتماعی و منطقی داد. تاریخ از یک شکوفائی اجتماعی در این دوران حکایت میکنند. از اورنامو پادشاه گوتی (۲۰۴۴-۲۰۲۷) قطعاتی از یک کتاب قانون بدست آمده است که آنرا یکی از قدیمیترین مجمع القوانين مدون جهان میدانند. در این مجموعه قانون مشهور قصاص بنام یوس تالیونیس دیده می شود که بعداً در ستون حمورابی به آن برخورد می کنیم و تورات نیز از آن اقتباس کرده است (چشم به چشم، دندان به دندان...). پس از حدود یک قرن حکومت گوتی ها مجدداً آکادها به فرمانروائی دست می یابند و این بار سومریان بکلی مضمحل میگردند بطوریکه حتی زبان آنها نیز از میان میرود و زبان آکادی در سراسر این منطقه رواج می یابد. پس از مدتی در جریان نفوذ صحرائشینان بر مناطق شهری، اقوام کوچک سامی دیگر که آنها را اعراب نیمه نوماذ آموریتی دانسته اند، بر شمال بین النهرین تسلط یافته و دولت قدیم بابل را بوجود آوردند (۱۵۳۰-۱۸۳۰) حمورابی یکی از سلاطین مشهوران سلسله است (۱۶۸۶-۱۷۲۸). آرامی ها را که در تورات اجداد اسرائیلیان نامیده شده اند، از این آموریتها منشعب میدانند. در دوران حمورابی بابل رونق بسیاری یافت. شاهان بابل خود را شاه عالم یا شارقیشائی مینامیدند. حمورابی بر ایلام و آسور تسلط یافت.

در شمال بین النهرین و کناره شمالی رود فرات در نزدیکی سرحدات سوریه شهری قدیمی وجود داشت بنام ماری این منطقه اکنون به ابوالکمال مشهور است و بر جای ماری تل الحریری قرار گرفته است. در این منطقه قبل از جنگ بین الملل دوم حفریاتی آغاز شد که پس از جنگ نیز ادامه یافت و طی آنها مدارک بسیار زیادی بزبان شبیه آکادی و به خط میخی بدست آمد. تنها الواح گلی که در آن شهر کشف شد به بیست هزار بالغ می گردید. در بین آثار یافت شده مدارک مهمی مربوط قرن ۱۸-۱۹ ق. م و بالهجه خاصی شبیه به عبری قدیم، بدست آمد. در این منطقه شهر، دولتی وجود داشت که در آن اقوامی آسوری و ترکیبی از آموریتی های سامی و خوریتی های نیمه آریائی میزیستند. این شهر دولت در حدود پنجاه سال (۱۶۷۹-۱۷۵۰) بر منطقه شمال بین النهرین و بخشی از سوریه حکومت می کرد و منطقه نفوذ آنان تا کارخمیش نزدیک ترکیه، ادامه داشت. آنها با اوگاریت و بیلوس و یامخاد (حلب) در سوریه روابط تجاری و اجتماعی برقرار ساخته بودند و تاکرت و قبرس پیشرفته بودند. دولت ماری بالاخره بدست حمورابی مضمحل شد و این منطقه به تصرف دولت بابل درآمد.

در حدود اواخر هزاره سوم و اوایل هزاره دوم قبل از میلاد گروه های ایندوگرمان هیتی،

لووی و پالائی به طرف آسیای صغیر یا کاپادوکیه مهاجرت کرده و در آن سرزمین دولتهائی بوجود آوردند. در حدود قرن شانزدهم ق.م خوریت ها که از کوه های ارمنستان سرچشمه گرفته و به زبان مردم اورارتویا ارمنستان حالیه سخن می گفتند به بین النهرین سراریر شدند در شمال دجله و فرات مسکن گزیدند. این اقوام کم کم به سوریه و فلسطین نیز نفوذ کردند. در شهر نوذی واقع در شمال غربی دجله، بغار کوی در جنوب ترکیه و آلاخ در شمال سوریه اثری بدست آمده که حاکی است در حدود قرون ۱۵-۱۷ ق.م این مردم اکثریت ساکنین این سرزمین را تشکیل میداده اند. همچنین در دولتهای میتانی، که در جنوب ترکیه کنونی حکومت داشتند، خوریت ها تسلط یافته و اغلب سران و امرای آنان رگه های آریائی داشته اند.

کاسیت ها که در ۱۵۳۰ دیناستی بابل را ساقط کردند نیز ریشه آریائی داشته و منشاء آنان را کوه های غرب ایران دانسته اند. کاسیت ها در این مناطق دولتی بوجود آوردند و نفوذ آنان تا قرن دوازدهم ق.م ادامه یافت. هیکسوسها را که در حدود یک قرن بر مصر حکومت کرده اند (در این باره بحث خواهد شد) مخلوطی از همین اقوام حوریتی با قبایل هیتی و سامی دانسته اند. در تورات حوریت ها را خریت نامیده اند. در زبان عبری خور (خُن) بمعنی غار بوده است و چون منشاء این اقوام از کوهستان بوده اسرائیلیان به آنها خریت (غارنشین) می گفتند. در مدارکی که از فراغه مصر در اواسط هزاره دوم به دست آمده به سرزمین فلسطین هور و یا خور و اطلاق شده است که مسکن حوریت ها معنی میدهد و موید این نظریه است که اقوام حوریتی در این مناطق فزونی یافته اند. در تورات ساکنین کنعان حوریتی نامبرده شده اند و این میرساند که در آن دوران نیز خوریت ها در این منطقه فراوان بوده اند (۲۹- ۲۰/۶۳۶/۱۴ آ... ۲۲، ۲۲/۱۲)

در اواسط قرن شانزدهم هیتی های آسیای صغیر به سوی سوریه و بین النهرین سراریر شدند و بر شمال بین النهرین مسلط گردیدند اقوام آسوری که در شمال شرق بین النهرین میزیستند از ریشه سامیانی بودند که در اوایل هزاره دوم میلادی در این منطقه با بومیان و بخصوص خوریت ها در آمیخته بودند. در تورات اسور پسر سام نامیده شده است و این اشاره هم ریشه بودن اسوریان و آرامیان است. در اواسط هزاره دوم اسوریان در شمال دولت بابل قدرت یافتند و بالاخره در ۱۳۴۵ ق.م آشور او بالیست دولت امور را پایه گذاری می کند و سالمانازار اول و جانشین او نینورتای اول تمام بین النهرین را به تصرف در می آورند و شهر بابل را ویران میسازند. دولت آشور تا قرن هفتم ق.م ادامه یافت و در تخریب تمدنهای این

منطقه نقش منهدم سازنده‌ای بعهده گرفت.

در حدود اوایل هزاره اول ق. م مجدداً سامیان کلدانی بربابل مسلط گردیدند و دولت جدید بابل را تشکیل دادند که در ۵۸۷ بر یهودانیان فائق آمدند و اورشلیم را ویران ساختند. اقوام دیگری که در تماس با اجداد اسرائیلیان در این منطقه مورد توجه قرار می‌گیرند اعراب بادیه و مردم جنوب شبه جزیره عربستانند. نام عربستان تا قرن نهم در ادبیات قدیم دیده نشده است. در لوحی که از سالمانازار دوم در باره جنگ گرگر باقی مانده از گیندبو عرب نامبرده شده است. از این تاریخ به نام سرزمین عربستان یا مات آریبی بیشتر برخورد می‌کنیم. اصولاً در این ادوار عربستان و اعراب بادیه از نظر فرهنگی تاثیری در این منطقه نداشته‌اند و فقط امواج متناوب مهاجرینی که از کوچگران این سرزمین بسوی مناطق آباد و متمدن در حرکت بوده‌اند در ساختمان جوامع بین‌النهرین تا سوریه و فلسطین اثر بجای گذاشته‌اند. همچنین آداب و شعائر و سنت‌های آنان در بین ملل متمدن این مناطق نیز اثر بجای گذاشته است. بنظر من میتوان آکاها و آموریت‌ها را بخشی از این قبایل چادر نشین و صحرا گرد عرب دانست که در شهرهای باستانی جذب شده و فرهنگ آنها را اقتباس کرده‌اند و دنباله روی تمدن سومریان گشته‌اند. نکته جالبی که بسیاری از محققین به آن توجه ننموده‌اند شباهت بسیار زیاد فرهنگ تورات به فرهنگ عرب است که حتی در قبایل بادیه نشین قبل از ظهور اسلام نیز به آن برخورد می‌کنیم. نظر ها کدونالد که می‌گوید «کتابت عبرانیان در شکل تنظیم و فرم روایت از نظر روحیات و خصوصیات عربی است» یک جهت این قرابت را روشن می‌سازد. فرهنگ عرب بادیه را حتی هنوز هم در برخی از دولتهای عربی کنونی میتوان یافت. تورات به ارتباط اسرائیل با اعراب بین‌النهرین بسیار تکیه می‌کند. سام یکی از فرزندان نوح است که دارای نوه‌هایی است بنامهای عبرجد عبرانیان و بوکتان جد اعراب در روایت ابراهیم دو فرزندان او اسحق و اسمعیل اجداد بنی اسرائیل و اعراب نباتیه‌اند. وطن ابراهیم اور کلدان نامیده میشود که از آنجا به حران در شمال بین‌النهرین مهاجرت مینماید. بین‌النهرین که به یونانی مزوپوتامین یا سرزمین بین دو نهر است، با همین مفهوم در تورات آرام ناهارائیم نامیده شده است و آن عبارتست از منطقه بین دو رود مهم دجله و فرات که از ترکیه تا دریای فارس ادامه دارند. در تورات پادان آرام یا جلگه آرام همان منطقه کلدان است که میتوان آنرا سرزمین آرامی‌ها معنی کرد و بهمین جهت آرام ناهارائیم را میتوان، مسکن آرامیان بین دو نهر، تعبیر نمود که بنظر من بیشتر به مفهوم واقعی نزدیک است.

سوریه و فلسطین

منطقه ساحل شرقی مدیترانه در جنوب آسیای صغیر تا مرز مصر که شامل سرزمینهای سوریه و لبنان و فلسطین و بخشی از اردن کنونی است، در قدیم هیچگاه مقرر دولت بزرگ و مستقلی نبوده است و اکثراً فرمانروایان متعددی در آن حکومت می کرده اند که تحت الحمایه دول بزرگ بوده اند گاهی هم که دولت شهرهای مستقلی در این منطقه اظهار وجود نموده اند اغلب بالاخره به قبول سیادت همسایگان مقتدر خودتن در داده اند. از نظر تمدن و فرهنگ شهری این منطقه بسیار قدیمی است و در فلسطین شهر اریحا دارای قدمتی در حدود بیش از هشت هزار سال است. وجود ساختمانهای آجری و سنگی این شهر از تمدنی بسیار باستانی حکایت می کند که از قرارگاه های بین النهرین مانند یارموخیلی پیشرفته تر است. شهرهای قدیمی دیگری نیز چون بیلوس که در هزاره چهارم ق. م یکی از مراکز معاملات خاور میانه بوده است و اکنون جبل نام دارد و بندر اوگاریت که به راس الشمره معروف است و از مراکز بسیار مهم تمدن شرق نزدیک بشمار میرفته است و همچنین تل جدید و شهر هاری که قبلاً از آن سخن رانده شد و در حقیقت پل بین سوریه و فلسطین و بین النهرین بوده است... همه معرف تمدن قدیم این منطقه میباشند. مصر بعنوان قدیمی ترین همسایه مقتدر اغلب بر این سرزمین مسلط بوده است و حتی در دولتهای میانی مصر بخش بزرگی از این منطقه در قلمرو فرمانروائی فراعنه مصر قرار داشته است.

قبلاً اشاره شد که در اواخر هزاره سوم و اوایل هزاره دوم مردمی از نژاد ایندو گرمان، که آنها را آرنوئید نیز نامیده اند، بر آسیای صغیر مسلط می گردند. اقوامی که امتزاجی از این مردم کوهستان و سامیان صحرا بودند در حدود قرن هجدهم ق. م از شمال سوریه به مصر نفوذ نموده و بر آن سرزمین مسلط میشوند. این مهاجمین را یونانیان هیکسوس نامیده اند. در دوران تسلط هیکسوسها بر مصر، که یک قرن بطول انجامید، و تا مدتها پس از خروج آنان منطقه سوریه و فلسطین تحت تسلط امرای وابسته به همین هیکسوسها قرار داشته است.

مدارکی که از میانه هزاره دوم بدست آمده است و معرف رابطه دولتهای تحت الحمایه واقع در جنوب سوریه و فلسطین با مصر میباشد، حاکی است که این دولتها بصورت ملوک الطوائفی و اشرافی در این مناطق حکومت داشتند و از نام امرای آنها برمی آید که دارای ریشه غیر مصری و غیر محلی بوده اند بطور کلی میتوان از اطلاعات موجود نتیجه گرفت که ساکنین این سرزمینها را اقوام سامی، هیتی و حوریتی تشکیل میدادند و با بومیان امتزاج حاصل کرده بودند. وجود اشرافیت فتودال که چون شوالیه های قرون وسطی از اسب و

ارابه های جنگی استفاده می کردند نشان ارتباط نزدیک آنها با اقوام آریائی و هیکسوسهاست.

در شمال آسیای صغیر توسط اقوام کوهستانی دولت شهرهای کوچکی تشکیل می شود که از جمله آنها کوسارا، نسا، زالپا، خاتوسا (یا حاتوشا) را میتوان نام برد. بالاخره دولت شهر حاتوشا بر دیگر شهرها مسلط گردیده و دولت پادشاهی هیتی را پایه میگذارند. نام این دولت از همان شهر حاتوشا مشتق گردیده است که مقر حکومت این دولت بوده است. مردم این سرزمین را خاتی یا هاتی نامیده اند. در دوران سلطنت لابارناش و پسرش ها توسیلیس اول و پسر او مور سیلیس به سوریه حمله برده و تا حلب (یام خاد) پیش میروند و مورسیلیس در حدود ۱۵۳۰ ق.م این شهر را متصرف میشود. در بغازکی واقع در ترکیه مرکزی توسط وینکلر باستانشناس آلمانی در سال ۱۹۰۵ آثار شهری کشف شد که همان هاتوشای باستانی بود، در این شهر آرشو عظیمی بدست آمد که نه تنها به تمدن از بین رفته هیتی نوری افکند بلکه مدارک زیادی نیز برای بررسی فرهنگ تورات و تمدن شمال سوریه ارائه داد. در کنار این پادشاهی هیتی دولت دیگری در حدود ۱۵۰۰ ق.م بوجود آمد که توسط مردمی شبیه هیتی ها تشکیل شد و به دولت میتانی معروف است. در حدود ۱۵۵۰ ق.م هیتی ها بر بابل مسلط شدند و در سلطنت شوپی لولیوما (۱۳۴۰-۱۳۷۵) پادشاهی هیتیت بر مصر پیروز شد. در برخورد دولت میتانی با هیتیت ها میتاوازا پادشاه میتانی بر شوپی لولیوما غالب گردید و قرار داد معروف این دو دولت شهرت خاصی یافته است.

بطوریکه قبلاً بیان شد دولت آسور در این ایام قدرت گرفت و بر مناطق شرقی سوریه نیز نفوذ خود را توسعه داد. از طرفی پس از هزیمت هیکسوسها مجدداً فراعنه مصر بر فلسطین و سوریه به تجاوز پرداخته و بر منطقه وسیعی از آن تسلط یافتند. در تقاویم مصریان دوران آموزیس تانوتموزیس سوم از این مناطق زیاد سخن رفته است. در همین ادوار است که گزارشهایی از قیامهای مردم بر علیه امرای تحت الحمايه تعدد می یابند. در اثری از زمان توزیموزیس (حدود ۱۴۷۹ ق.م) این قیامها تشریح می شود. همچنین برخی از دولت شهرها سعی می کنند از زیر سلطه مصر خارج گردند که مصریان بر علیه آنها به جنگ میپردازند. پس از او در دوران آمنوفیس چهارم نیز به این حوادث اشاره شده و در نامه های امارنه، که بعداً مورد بحث قرار خواهند گرفت، مطرح گردیده اند. پادشاهان تحت الحمايه این سرزمین در آثار مصری مرد شهر یا اهلوالی نامیده شده اند و شاروم یا شاه لقب فراعنه بوده است از اینجهت آنها را بیشتر میتوان فرماندار این شهرها نامید تا شاه سرزمین در اواسط هزاره

دوم ق. م مهاجرت و هجوم مردم دریا به این منطقه آغاز می گردد. این اقوام که از آریائیان دوری و ابونی بودند ابتدا از یونان به جزیره کرت حمله می کنند و با از بین بردن دولت و تمدن مینوان از آنجا به سواحل شرقی مدیترانه و کناره های آسیای صغیر هجوم میبرند و تا مصر پیشرفت می کنند ولی مصریان آنان عقب میرانند. بالاخره این مردم در سواحل فلسطین مستقر می گردند و دولت فلیسترها را بوجود می آورند که در کتاب مقدس از آنان بسیار سخن رفته است و رقیب اصلی اسرائیلیان معرفی شده اند. نام فلسطین از همین فلیسترها گرفته شده است. فلیستر را به عربی پلیشت و به آموری پلیشت و به لاتین فیلستینی می گفتند. ابتدا رومیان به غرب اردن و سرزمین یودا نام فلیسطین دادند که از کلمه عبری پلیشتیم گرفته شده بود و معنی مسکن فلیسترها میداده است. در کتاب مقدس این منطقه یاوان نامیده شده است که همان یونان است. در قرون اخیر مجدداً اصطلاح فلسطین از جانب انگلیسیها برای منطقه غرب اردن بکار برده شد. در معابد مصری نقشهائی از فلیسترها بجای مانده است که شباهت آنها را با یونانیان عصر هومر بخوبی آشکار میسازد. به امرای فلیسترها عبریان سیران (سرانیم = امرا) می گفتند که با تیران یونانی بسیار شباهت دارد. مهمترین شهرهای فلیسترها در اواخر هزاره دوم اسکالون - اسدد، گات و اکرن بوده است.

در حدود ۱۲۰۰ ق. م فیللیسترها بر دولت هتیت غلبه یافته و آنرا مضمحل میسازند بطوریکه دیگر اثری از آنها در تاریخ باقی نمی ماند. همچنین شهر معروف اوگاریت نیز در همین اوان بدست مردم دریا منهدم گردید و در تاریخ کوچکترین نشانی از آن باقی نماند. گذشته بر دولتهای بزرگ در این مناطق شهر دولتهای کوچک نیز توسط کوچگران آموریتی که با ساکنین متمدن ممزوج شدند، بوجود آمد و امارتهائی نظیر بیت آدینی در تل برسیپ، بیت باخیانی در تل الحلف، بیت اگوشی در یام خاد (حلب) و سمعال در آرپاد، تشکیل شد که تا توسعه اقتدار دولت آسور باقی ماندند و بالاخره توسط حملات آسوردان و آسوربانی پال در اوایل هزاره اول منقرض گشتند. آموریت را برخی بمعنی غربی تعبیر نموده اند و اقوام آموریتی را سامیان غرب نامیده اند. ولی اغلب معتقدند که نام این قبایل از خدای آسمان آمور گرفته شده است که مورد پرستش این مردم بوده است. در زمان سارگون پادشاه آکاد بخشی از سرزمین سوریه آمور و نامیده میشده است که میرساند در آن دوران آموریت ها در این منطقه ساکن بوده اند ولی جالبست که در کنار آموریت ها در منطقه دمشق قبایلی از حوریت ها مسکن داشتند که به آنها اپی یا اوپی می گفتند. بطوریکه این ناحیه

مات اوپیم یا سرزمین او پها نامیده میشد. همانگونه که در بخش گذشته، بین النهرین، اشاره شد، مصریان نیز به فلسطین هور و یا خور و می گفتند که بمعنی سرزمین خوریت هاست و بعبارت دیگر اقوام هوریتی در سراسر منطقه فلسطین تا سوریه پراکنده بوده اند و در برخی از نواحی اکثریت ساکنان آن ناحیه را تشکیل میداند. در تورات نیز دیدیم که ساکنین کنعان را، که همان فلسطین است، خوریت می نامیدند. در کتاب مقدس به سرزمین فلسطین همچنین سرزمین غرب و یا آنسوی نهر (فرات) اطلاق شده است که همان اصطلاح آکادهاست (آبرنهره) هرودت فلسطین را ضمیمه سوریه نامبرده است و در دوران رومیها نیز فلسطین بخشی از سوریه محسوب میشده است. در تورات به جنوب سوریه و منطقه هرمونام سیربون داده شده است.

بطوریکه اشاره شد در سوریه فلسطین ما به دولتهای بزرگ و مستقلی برخورد نمی کنیم ولی فرهنگ و تمدن قدیمی در این منطقه رشد یافته که در تمام خاور نزدیک و بخصوص تورات اثر مهمی بجای گذاشته است. در تمدنهای باستانی ما به دو نام آشنا برخورد می کنیم که یکی فنیقیه و دیگری کنعان است. این دو نام هر چند به مردم یک سرزمین اطلاق میشده است ولی در تقسیم بندیهای جغرافیائی به دو ناحیه نسبت داده شده است. در یونانی فنیکی بمعنی ارغوانی است و فنیقیه (فنیسین) به منطقه ای در سواحل شرقی مدیترانه گفته میشده است که بنادر تیروس، صیدون، بریتوس (بیروت) بیلوس (جبل) آکو، آشیب، تریپولی و اوگاریت را شامل می گردیده است (تقریباً لبنان کنونی) مردم این منطقه را سرخ رو وصف کرده اند و گروهی معتقدند نام فنیقی از این جهت انتخاب شده است ولی برخی دیگر معتقدند که نام ارغوانی از شالهای معروف ارغوان کسب گردیده که در این منطقه تهیه مینموده اند و در ادبیات قدیم بسیار شهرت داشته است. اتفاقاً کنعان نیز خود بمعنی ارغوانی است و در الواح نودی این سرزمین را کیناخونامیده اند که یک اصطلاح خوریتی است (مات کیناخی = سرزمین شال ارغوانی). در نامه های امارنه نیز برای این سرزمین همان نام مات کیناخی بکار رفته است و در الواح هیتی از کیناحه نامبرده شده

۱- رنگ سرخ ارغوانی از حلزونی گرفته میشد که در ساحل فلسطین بدست می آمد و کنعانیان در تهیه این رنگ مهارت خاصی داشتند در قدیم این رنگ در انحصار آنان بود و با آن شالهای پشمین و کتان را رنگ می کردند که در سراسر جهان باستان بنام شال ارغوانی شهرت داشت و بزرگان و امرا آنرا بکار میبردند.

است. مسلماً یونانیان که هزار سال بعد به این سرزمین رسیدند و ناحیه خاصی از آن را فونی نبکس یا فنیقیه نامیدند از مفهوم همان اصطلاح کنیا خوو کنعان بهره گرفته‌اند. جبل النبان از قدیم در این ناحیه مشهور بوده و نام سرزمین لبنان کنونی نیز از آن اخذ شده است. در تورات به این کوه و درختان مشهور سدر آن، بسیار اشاره شده است. ولی آنچه فنیقیه را بسیار مشهور ساخته است اختراع خط جدید با حروف الفبای افقی است. مرکز تحول خط فنیقی در شهری بنام کیریات سفریا شهر کتابت صورت گرفت ولی ابداع این خط در شهر و بندر بیلوس انجام یافت و بهمین جهت نیز یونانیان کتاب رانیز بیلوس نام گذاشتند. مردم فنیقیه علاوه بر تهیه شالهای معروف که آنها را با شیرهای از حلزون مخصوصی رنگ می کردند و معروفیت جهانی یافته بود، و اختراع خط، در کارهای دستی و شیشه گری و فلزکاری نیز مهارت داشتند و در ضمن قومی بازرگان و دریا نورد بودند که حتی تا انگلستان نیز سفر کرده و در مدیترانه و سواحل افریقا برای خود پایگاه‌های دریائی بوجود آورده بودند. تمدن فنیقی که در کنار تمدن وابسته به او گاریت (راس الشمراء) در ساحل شمالی سوریه، در بین تمدنهای قدیم مقام درخشانی برای این منطقه ایجاد کرده است، زمینه‌ای برای رشد و حرکت اقوام کوچک کوه نشین یا صحراگردی بود که بازمینه خالی و بدوی به این سرزمینها وارد میشدند.

در تورات کنعان عبارتست از منطقه غرب و شرق رود اردن که یهوه بنام ارض موعود آنرا به اسرائیلیان بخشیده است و بهمین جهت نیز سرزمین مقدس نامیده میشد. بخشی از این منطقه در قدیم به گیلعاد (خیربت جلعاد) معروف بوده و جنوب آن وادی العرش نامیده میشده است. گیلعاد اکنون به خیربت جلعاد مشهور است کنعانیان نیز مردمی تاجر بودند که با مصر و بین النهرین روابط قدیم داشتند و در حقیقت واسطه این دو تمدن بزرگ بشمار میرفتند آنها همچنین با تمدن می سنی و مینوان در کرت مربوط بودند و با یونان و ناحیه اژه تماس نزدیک داشتند. الواح و مدارک بسیاری که از او گاریت بدست آمده است معرف تمدن غنی این سرزمین است. آثار مخروبه‌ای از شهرهای بسیار قدیم کنعان وجود دارد که به آن تولول می نامیدند و معرف توسعه تمدن در این سرزمین است.

در حاشیه

قبل از آنکه به سرزمین مصر پردازیم با توجه به شرح فشرده‌ایکه در مورد سرزمین سوریه و فلسطین بیان شد، باید به واقعیتی که کمتر مورد توجه قرار گرفته است اشاره نمایم.

بدلور معمول هنگامیکه از اسرائیلیان و ساکنین شمالی بین النهرین تا فلسطین سخن

گفته میشود ناخود آگاه اقوام عرب و سامی در نظر مجسم می گردد علت آنست که حتی دانشمندان و محققین معتبر نیز مردم این مناطق را چنین نامیده اند. اصولاً اصطلاحات سامی و حامی از تورات گرفته شده که مقصود فرزندان سام و حام پسران نوحند. در تورات سرزمین مصر مسکن فرزندان حام است و تقریباً تمام شبه جزیره عربستان تا ترکیه منطقه استقرار فرزندان سام، بهمین جهت نیز در تقسیم بندی های گذشته مصریان را حامیت و اعراب و اکثر ساکنین خاور نزدیک و بخشی از خاور میانه را سمیت مینامیدند و این تقسیم بندی هنوز هم کم و بیش باقی مانده است. اصطلاح آریائی نیز از وداها سرودهای مذهبی هندیان و اوستا روایات دینی ایرانیان گرفته شده است و بعبارت دیگر این سه مشخصه نژادی سامی، حامی و آریائی ریشه های عقیدتی و مذهبی داشته است. در مباحث آتیه خواهیم دید که اصولاً تقسیم بندی تورات دارای هیچ پایه واقعی و علمی نیست و همچنین آریائی و وداها و اوستا نیز فقط برای یک گروه خاص صادق است. در زمره اقوامیکه امروز سامی یا آریائی نامیده میشوند نژادها و فرهنگهای مختلف یافت میشوند که گاهی بسیار با هم اختلاف دارند، بخصوص که این اقوام در طول زمان با مردم بومی هر منطقه و نژادهای دیگر بحدی امتزاج و اختلاط پیدا کرده اند که مشخصات اولیه خود را گاهی بکلی از دست داده اند.

در تاریخ مردم شمال بین النهرین تا فلسطین و سرحدات مصر، دیدیم که اقوام مختلف که آنها را آریایی، سامی، ایندوگرمان و مردم کوهستان و بادیه نامیده اند، چنان با هم در آمیخته اند که اطلاق یک نژاد خاص به آنها بهیچوجه با واقعیت تطبیق نمی کند. این اقوام در اثر اختلاط با یکدیگر و اقتباس از فرهنگهای مختلف در طول قرنهای مشخصاتی یافتند که خاص خود آنها بوده است و منتسب ساختن آنان به یک نژاد و فرهنگ قراردادی مانند سامی و آریائی صحیح نیست. همانگونه که تسلط زبان انگلیسی در امریکای شمالی و زبان اسپانیولی در امریکای جنوبی دلیل انگلیسی الاصل یا اسپانیولی بودن تمام این مردم نیست، سامی بودن ریشه زبان این منطقه نیز دلیل سامی بودن ساکنین آن نمی باشد. حتی اگر به تورات مراجعه کنیم می بینیم که در کنار آرامی ها و آموریتها از اقوام بیوزیتی، هیویتی هوریتی، گیرگازیتی، پریریتی، هتیتی، فیلیستری، کوشیتی نامبرده شده است که همه غیر سامی بوده و جز کوشیتها، که آنها را سودانی حدس زده اند بقیه همه تقریباً آریائی و یا نیمه آریائی بوده اند (البته به اتکاء تقسیم بندی معمول). بطوریکه بعدها خواهیم دید روایت تورات در مورد تشکل بنی اسرائیل از یک قوم مشخص کوچکترین ریشه ای در تاریخ

نداشته و بهیچوجه با واقعیت تطبیق نمی نماید بلکه برعکس تمام شواهد تاریخی حاکی از آنست که این مردم از ترکیب همه آن اقوام که در این منطقه میزیسته اند و در تورات نیز غیر مستقیم از آنان نامبرده شده است، بوجود آمده اند و در تشکیل این جامعه مردم صحرا و کوهستان هر دو نقش مهمی بعهده داشته اند ولی چون گهواره رشد آنها سرزمین کنعان بوده است، که فرهنگ و زبان و نظام خاص مردم آن در طول قرون متمادی شکل گرفته بوده است، اقوامی هم که در این سرزمین مستقر شده اند و بخصوص از نظر فرهنگ و تمدن در سطح خیلی ابتدائی تری قرار داشتند (مانند قبایل مختلفی که اسرائیل را بوجود آوردند) رنگ همان فرهنگ و تمدن را بخود گرفتند. در فصول آتیه خواهیم دید که حتی تورات در شرح آداب و رسوم و شعائر اجداد اسرائیلیان به روایاتی تکیه می کند که از یک فرهنگ خوریتی وابسته به ساکنین شهر نوزی و مردم کوهستان اطراف حران و هیتی های شمال سوریه کاملاً نشان دارد.

۳- مصر

استقرار مردمی را در دره نیل باستانشناسان به دوران پارینه سنگی نسبت میدهند و هزاران سال بطول انجامیده است تا شبانان و شکارچیان این سرزمین به قریه نشینی و سپس برپا داشتن شهرها متوجه گردیده اند. تمدن فایوم در شمال مصر و بدائیر و دیر تازا در جنوب را به حدود هزاره پنجم و چهارم ق. م نسبت می دهند که یکی از قدیمی ترین تمدنهای جهانی است. نژاد مصریان را به تبعیت از تورات حامیت، یا فرزندان حام، نامیده اند در نوبی و بخش جنوبی مصر نیز مردمی تیره پوست میزیسته اند که آنانرا نیز نگروئید گفته اند. البته مصریان نیز انگونه که برداشت میشود خالص و بدون امتزاج نبودند. نظام اجتماعی و معتقدات مذهبی آنان بشکلی بوده است که تا مدتها مصر را از هجوم های بزرگ اقوام دیگر حفظ می کرد ولی اگر دقت کنیم خواهیم دید که قبل از هجوم هیکسوسها نیز از اقوام صحرا و دیگر اقوام افریقائی به این سرزمین نفوذ می کردند. رو بهمرفته تا اواسط هزاره اول ق. م، که هجوم دولتهای بزرگ ایران و یونان (اسکندر) و روم آغاز میگردد، این مردم نسبت به اقوام دیگر خالصتر باقی مانده اند. سرزمین مصر را در تورات میزرائیم نامیده اند که در ضمن به مفهوم دوسرزمین علیا و سفلی بوده است.

برخلاف بین النهرین که مدتها بطول انجامید تا در سراسر این منطقه دولت واحدی تشکیل گردد و کاملاً خلاف سوریه و فلسطین که تقریباً پیوسته تحت الحمایه دولتهای دیگر بودند، در مصر خیلی زود دولت واحد و مستقل و پر قدرتی تشکیل شد که بایک مرکزیت

روحانی - درباری بر سراسر مصر فرمانروائی داشت. در معتقدات مذهبی این مردم فرعون مظهر قدرت الهی، تجسم خدای آسمان و فرزند خدای خورشید بود و حکومت او با قدرت جهانی و نظام عالم مربوط میگردید و بهمین جهت نیز این یکپارچگی مصر و دولت آن در طول چند هزار سال باقی ماند، آنچه در تاریخ هیچ قومی نظیر نداشته است.

در مصر ابتدا دو سلطنت در شمال و جنوب وجود داشت که در اواخر دوران نوسنگی با هم رشد مینمایند و در اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم در سلطنت نارمیا منس این دو سلطنت با هم توأم شده و فرعون مصر صاحب تاجهای قرمز و سفید، که علامت سلطنت شمال و جنوب بوده است، می گردد (در حدود ۲۹۰۰ ق.م) در دوران سلطنت قدیم (قرون ۲۹ - ۲۳ ق.م) مصر به سرعت شکوفا می شود. زوسر (جوسر) بنیان گذار دیباستی سوم در حدود ۲۱۰۰ ق.م در ممفیس اولین هرم از اهرام بزرگ مصر را بنا می کند که در حقیقت مقبره او بشمار میرفته است. در دیباستی چهارم خفرن و خپس در حدود ۲۵۰۰ ق.م دو هرم دیگر را میسازند که در مقابل هرم خفرن مجسمه مشهور ابوالهول ساخته شده است و هرم خپس بزرگترین هرم از این مجموعه بشمار میرود. گوا اینکه این اهرام از نظر اجتماعی نمونه شکوفائی فرهنگ ملتی نیست ولی از نظر دانش ساختمان از آثار مهم قدیم محسوب میشوند.

در سلطنت میانی مصر (۱۷۱۰ - ۲۰۴۰) ابتدا یک دوران اشفنگی ظهور می کند و بالاخره در حدود قرن ۲۱ ق.م مجدداً ثباتی در مصر برقرار می گردد و در حکومت خانواده تبها حرکتی آغاز میشود که در دیباستی دوازدهم ادامه می یابد. در این ایام است که فلسطین تحت تسلط مصر در می آید. در ابتدای این دوران امنیت اول برای جلوگیری از نفوذ کوچگران و بادیه نشینان شمال شرقی مصر دران مرز دیواری میسازد که بنام دیوار فرمانروایان نامیده شده است. در سفرنامه یکی از بزرگان مصری که به جزیره سینا فرار می کند بنام سینوهه شرح این خط دفاعی آمده است و درباره اعراب بادیه در پشت این دیوار نیز بحث شده است. همچنین در نصایح آخنس سوم به پسرش مریکار نیز به این کوچگران بادیه نشین و خطر آنها برای مصر اشاره شده است. در اثر دیگری از زمان امنیت بنام پیش گوئی نفرتی یا نفرهوباز به این بادیه نشینان اشاره شده است که برای ریه های خود به کم آبی دوچار بوده اند و برای بدست آوردن آب و مرتع موقتاً به شمال مصر کوچ کرده اند مصریان به اقوام خارجی که در شمال و شرق مصر بودند آسیائی می گفتند. در دوران سلطنت های اولیه رابطه مصریان با خارج بسیار محدود بوده و از نفوذ اقوام آسیائی نیز اثر زیادی دیده نمی شود. با افزایش روابط مصر با فلسطین و سوریه تعداد مهاجرین آسیائی به

مصر افزایش می‌یابد و بالاخره در پایان دوران سلطنت میانی مصر هیکسوسها، که آنها را آسیائی مینامیدند، بر مصر مسلط میشوند. در سلطنت هیکسوسها، که برای حفظ رابطه دائم خود با فلسطین و سوریه مرکز خود را به شهر آواریس در نزدیک مرز شمالی مصر و در دلتای نیل منتقل کرده بودند، روابط مصر با شمال و آسیائیان بسیار افزایش یافت و هیکسوسها یک جناده نظامی از آواریس به سوی مرزهای شمالی و فلسطین تعبیه کردند و در حملات خود به اقوام دیگر تعداد زیادی اسیر جنگی از مناطق فلسطین و سوریه به مصر آوردند و در کارهای ساختمانی و معدنی بکار گماردند. سلطنت هیکسوسها در حدود یکصدسال ادامه می‌یابد (۱۵۸۰ - ۱۶۹۰) و بالاخره مجدداً شاهزادگان تب هیکسوسها را از مصر بیرون میرانند و در حدود ۱۵۵۰ پایتخت آنان آواریس به تصرف آمویس (۱۵۴۶ - ۱۵۷۰) پایه گذار دیناستی ۱۸ در می‌آید و این فرعون بکلی آنها را از مصر بیرون رانده و تا فلسطین دنبال میکند.

در پایان دیناستی ۱۸ آمونفیس چهارم (۱۳۵۳ - ۱۳۷۰) آتون را که بصورت قرص خورشید مجسم میساخت تنها خدای جهان نامید و آنرا مظهر عشق و صلح و نیکی و زیبایی خواند و نام خود را نیز به آخن اتون یا آنکه مورد پسند آتون است، تغییر داده و مرکز سلطنت را نیز از تبین شهر قدیمی و پایتخت مشهور فراعنه که امروز خرابه‌های لوکسور و کارناک معرف آنست به شهر جدیدی که آخت آتون یا افق آتون نامیده میشد و اکنون تل الامارنه نامیده میشود، منتقل ساخت ولی با توطئه کاهنین آمون خدای بزرگ مصری که قبل از اخناتون قدرت زیادی داشته است، از میان رفت. در باره این پادشاه مصر و نظریات او در جای خود بحث خواهد شد. پس از این فرعون نا پسری و داماد او بنام توت-انخ-آتون که نوجوانی بود به سلطنت رسید و نام خود را به توت-انخ-آمون یا نگارزنده آمون، برگرداند.

در کشفیاتی که در تل الامارنه بعمل آمده است مدارک بسیار مهمی یافت شده است که بخصوص نامه‌های بیوه توت-انخ-آمون به پادشاه هیتی و نامه‌های شاهان میتانی و اسوری و امرای تحت الحمایه مصر در سرزمین فلسطین به فراعنه مصر آمونفیس سوم و چهارم که اغلب به زبان اکادیست، برای توجیه حوادث تورات بسیار جالب است.

در همین ادوار است که فشار هتیت‌ها بر مستعمرات مصر افزوده میشود و بخصوص در سلطنت شوپی لولیوما بطوریکه دیدیم بخش مهمی از سوریه و فنیقیه از کنترل مصر خارج می‌گردد.

در حدود ۱۳۱۰ ق.م سرداری از مصریان که نسبت او به خانواده شاهان هیکسوس میرسد، بنام رامسس اول، به حکومت مصر دست می‌یابد و سلسله ۱۹ را پایه گذاری

می کند. در این دوران مجدداً توسعه طلبی دولت مصر که در دوران اخناتون صلح جو فراموش شده بود، افزایش یافت و در زمان پسر اوستوس اول و سپس رامسس دوم (۱۲۲۳-۱۳۰۵) دنبال شد. در این ایام مرکز سلطنت مجدداً به دلتای نیل نزدیک آواریس مرکز قدیم هیکسوسها منتقل گردید که برای لشکر کشی به فلسطین و سوریه مناسبتر بود. این شهر همانست که در تورات نیز پی رامسس یا خانه رامسس نامیده شده است.

در دوران رامسس دوم مجدداً بر خورد شدیدی بین هتیت ها به فرماندهی شاه انان موواتالیس (۱۲۸۲-۱۳۰۶) و سپاه مصر بعمل آمد. در گزارشاتی که بدست آمده از مزدورانی بنام آپرویا هابیرو نام برده شده است که در هر دو لشکر متخاصم می جنگیده اند. پس از ده سال جنگ بالاخره برادر موواتالیس بنام خاتوسیلیس دوم (۱۲۵۰-۱۲۷۵) با مصر قرار داد صلح بست از زمان رامسس دوم ستون سنگی بدست آمده که بنام استله رامسس مشهور است و در آن نیز از آپروها سخن گفته شده است.

از این استله (ستون مخصوص سنگی که بر روی آن وقایع حک میشد و چون کتیبه ایستاده بنظر میرسید) بر می آید که رامسس بر فلسطین منطقه بیت شان (که در حقیقت همان بیت سه آن است) مسلط گردیده است که در گیلعاد شمال فلسطین کنونی قرار دارد. با نفوذ هیکسوسها و پس از آنها در دیناستی ۱۹ و سلطنت رامسس ها، که با هیکسوسها قرابت داشتند، فرهنگ کنعانی در مصر نفوذ مینماید و خدایان این سرزمین مانند بعل، بجای ست، هارون، شبیه هوروس، انث، رشف استارت... در معتقدات مذهبی مصریان وارد میشوند.

جانشین رامسس دوم پسر سالخورده اش هرپناه (۱۲۱۶-۱۲۲۴) می گردد که از او نیز استله ای بجای مانده است و در آن برای اولین بار در تاریخ به نامی اشاره شده است که بسیاری آنرا اسرائیل تفسیر کرده اند. بهمین جهت نیز این ستون سنگی را استله اسرائیل نامیده اند. تاریخ مصر پس از این دوران برای تجزیه و تحلیل تورات به کار نمی آید و دارای اهمیت نیست و بهمین مقدار قناعت می کنیم. فقط باید متذکر شد که تقسیم بندی سلسله های سلطنتی در قرن سوم ق.م توسط یک کاهن مصری بنام مانتو بعمل آمد که تاریخ مصر را به یونانی نوشت و بخصوص در مورد هیکسوسها نظریاتی بیان کرد.

دین مصریان از یک توتم پرستی اولیه منشعب گردیده بوده است که آثار آنرا در تجسم خدایان مصر می بینیم. پس از آنکه در مصر از چهل استان که در حقیقت نماینده قبایل مختلف بودند، دولت سلطنتی مصر بوجود آمد، خدایان این قبایل در مناطق مختلف مورد ستایش قرار گرفته و بصورت حیوان توتمی که گاهی نیز نماینده اجدادان اقوام بودند، مجسم

میشدند. برخی از این خدایان مانند ازیریس، هوروس، ست، ایزیس، هاتو، رع، آمون، آتون... قبولیت عامه یافته و خدایان عمومی مصریان شدند. در کنار این خدایان حیوانات مقدس نیز ستایش میشدند و دین نیاپرستی نیز اثر خود را بکلی از دست نداد.

اهرام مصر قبرستانهای فراوان و قبور مجلل فراعنه و بزرگان مصری، اشیائیکه برای زندگی پس از مرگ در گورها حفظ میشد... همه نشانه اعتقاد به دنیای پس از مرگ است و هنر جالب مومیائی که در مصر بسیار پیشرفته بود برای حفظ بدن مردگان بکار میرفت که روح آنها پس از مرگ جانی برای ادامه حیات داشته باشند. در سراسر مصر معابد فراوانی بر پا بود و کاهنان و خادمان این معابد که روحانیت مصر را تشکیل میدادند، قدرت زیادی داشتند. وابستگی فرعون به هر یک از این معابد به اهمیت و قدرت آنها می افزود. اسطوره‌های مذهبی که پایه سلطنت مصر برانها استوار میشد از جانب همین معابد و کاهنان تنظیم و تلقین و منتشر میشد. قدیمی ترین و مهمترین این اسطوره‌ها متعلق به شهر ممفیس بوده اسطوره ممفیت نامیده میشد که دران فرعون را تجسم خدای آسمان و ظهور زمینی هوروس آسمان توجیه می کرد و بهمین جهت فرعون نیز چون خدائی قابل پرستش بود. در همین اسطوره به خدای پتاه اشاره می شود که خالق جهان است و کلامش خلق می کند. همه موجودات در دل پتاه جای دارند و هر گاه او نام آنها را بر زبان می آورد وجود خارجی می یابند. این شخصیت پتاه بحدی برجسته است که برخی از محققین معتقدند ریشه اسطوره ممفیت بر یک توحید استوار بوده است. اعتقاد به پتاه را میتوان ریشه اولین باور توحیدی ابتدائی و خام جهان نامید که در پنجهزار سال قبل در این اسطوره منعکس گردیده است. از دیناستی پنجم خدای خورشید بنام رع بر هوروس برتری یافته و فرعون پسر رع و تجسم او گردید و هر چند در سلطنت شاهزادگان تب خدای ان منطقه بنام آمون قدرت یافت ولی رع خدای خورشید نیز اهمیت خود را از دست نداد و اغلب در تحت نام آمون - رع پرستش میشد.

فصل سوم - بنی اسرائیل و سرزمین اسرائیلیان بنه یسرائیل - هدینت یسرائیل

بطوریکه قبلاً بیان شد تورات در توجیه و طبقه بندی اقوام و نژادهای جهان طرحی را ارائه مینماید که ریشه اسطوره‌ای دارد. بنا به روایت تورات، اسرائیلیان از اعقاب سام پسر نوحند. اقوامی که بنا به تقسیم بندی مردم شناسی به غلط یا صحیح سامی نامیده میشوند تقریباً خیلی دیر در عرصه تمدن جهان به تظاهر پرداخته‌اند. تمدنهای بزرگ قدیم و اولیه بوسیله مردمی شکل داده شده‌اند که از این ریشه نیستند. ساکنین مصر و سومر و چین و هند یا بوجود آورندگان تمدنهای باستانی در هزاره چهارم و پنجم ق.م هیچیک سامی نبوده‌اند. و بادیه نشینان و صحراگردانی که با نفوذ در شهرهای سومری بر پایه تمدن موجود و پیشرفته ساکنین آنها اولین دولت سامی آکاد را بوجود آوردند دو هزار سال پس از سومریان به تظاهر پرداختند و گروهی از نژاد همین اکادها نیز هزار سال بعد در تشکیل جامعه و دولت اسرائیل نقشی بعهده گرفتند. آکادهای سامی که در حدود اوایل هزاره دوم ق.م وارد صحنه تمدن و تاریخ گشتند مجدداً توسط سومریان مضمحل شدند ولی تظاهر قابل توجه کوچگران سامی زمانی برجستگی یافت که این بادیه نشینان هجوم عمومی خود را در سراسر خاور میانه عربی یا جزیره العرب که امروزه به آن شبه جزیره ماه نیمه می گویند و از سوریه و عراق در شمال به یمن و عمان در جنوب ختم میشود، آغاز کردند و با نفوذ در اغلب مناطق آباد این سرزمینها دول آنها را مضمحل ساختند و خود دولتهائی بوجود آوردند، که دولت بابل و آشور مهمترین آنهاست. ایجاد یک تمدن و فرهنگ وابسته به آن در طول قرون و اعصار میسر می گردد در

حالی که انقراض یک دولت و جانشین شدن آن با فرمانروایان دیگر بخصوص در دورانهای قدیم، با یک یورش شبانه امکان پذیر بوده است. دولت سومر توسط آکادبکلی مضمحل گردید ولی تمدن و فرهنگ سومری در تمام خاور میانه و بخصوص در بین النهرین پایه تمدنهای بعدی شد.

تورات بطوریکه دیدیم تشکیل اقوام اسرائیلی را خیلی ساده و عامیانه توجیه می کند. یک خانواده کلدانی از اور به حران و سپس به کنعان مهاجرت مینماید و از آنجا یک شیخ قبیله با ۱۲ فرزندش وارد مصر میشوند. این ۱۲ فرزند هر یک قبیله ای در این محیط متمدن بوجود می آورند که پس از مدتی تعداد آنها از مردم مصر بیشتر میشود و روزی هم تمام آنها دسته جمعی به سوی کنعان باز می گردند و این سرزمین را بین خود تقسیم می کنند! برای توجیه ماهیت قوم اسرائیل باید در چند مرحله به بررسی پرداخت. این مراحل را از نظر تورات (نه از دید تاریخ) میتوان چنین تقسیم بندی کرد.

الف - مرحله مهاجرت اول و ورود به کنعان. دوران شیوخ (پاتریارش ها)

ب - مرحله ورود و توقف در مصر. دوران سکوت

ج - مرحله مهاجرت دوم و خروج از مصر. دوران خروج (اکسودوس)

د - مرحله نفوذ در کنعان و تصرف آن دوران نفوذ

ه - مرحله تشکیل جامعه دوران قضات (شوفتیم)

و - مرحله تشکیل دولت دوران سلاطین (ملکیم)

در آغاز می پردازیم به ماهیت نام اسرائیل و هویت تاریخی این قوم.

قومیکه در تورات بنی اسرائیل نامیده شده است قبایل کوچک و بی نام و نشانی بوده اند که نه از نظر تاریخی و نه از نظر تمدن و فرهنگ برجستگی داشته اند و اگر دین آنان بعنوان پایه دو دین بزرگ جهانی، مسیحیت و اسلام، مطرح نمی شد، شاید امروز کمتر کسی به تاریخ آنان توجه می نمود. بی نشان بودن این قوم سبب شده است که درباره گذشته آن هیچگونه اثر و شواهد تاریخی وجود نداشته باشد و ما جز کتاب مقدس دین یهود به هیچ منبع دیگری نمیتوانیم اتکاء کنیم. متأسفانه بدلایلی که بیان خواهد شد این کتاب نیز دارای ارزش تاریخی نیست و برای کشف تاریخ حقیقی قوم اسرائیل مجبوریم با استفاده از اشارات و علامات این کتاب و مقایسه آنها با آثار جسته گریخته ای که در گوشه و کنار و در رابطه با تمدنهای دیگر بدست آمده است، کلیاتی را بازسازی کنیم، که البته با حدس و گمان بیشتر توأم خواهد بود تا واقعیات معتبر.

نام اسرائیل را حدس میزنند که اولین بار در استله مرنپتاه معروف به استله اسرائیل، که در ۱۸۹۶ در معبد مرنپتاه در مصر کشف گردید، ذکر شده باشد. در این استله که تاریخ احداث آنرا در حدود ۱۲۲۰ ق.م میدانند چنین آمده است: «امیران خود را بر خاک افکنده فریاد برمی آورند، ترخم! هیچیک از آنان دیگر از زمین بلند نمی شود... کنعان غارت شده و همه زیانها بر آن وارد شده است. اسکالون را برده اند. گزر را گرفته اند و پنوآم نابود شده است. اسرائیل و یران و بدون غله است» در جلوی نام اسرائیل علامت یک قبیله حک شده و معرف نام یک گروه است نه یک منطقه و سرزمین. نام حقیقی که در این سنگ نبشته بکار رفته شبیه یاسیرایرا است نه یسرائیل و بهمین دلیل برخی از محققین نمی توانند بپذیرند که واقعاً در این ستون سنگی به همان قوم اسرائیل اشاره شده باشد. و بنکر معتقد است اگر حتی این نام را اسرائیل ترجمه کنیم نمیتوانیم بگوئیم مقصود همان اسرائیل تورات است بلکه این در حقیقت اشاره به قبیله ایست که در شمال فلسطین از اعصار قبل میزیسته و نامی نظیر یسرائیل داشته است. علاوه بر این در اوگاریت نامهایی نظیر ایشرایل و ایزرایل یافت شده است که آنها را به قبایلی به نام ایشریا ایزرنسبت میدهند. ایشر در زبان اوگاریت بمعنی درست کاری و امانت آمده است.

باری این تنها اثر تاریخی را که ممکن است از موجودیت اسرائیل حکایت کند باید با احتیاط زیاد مورد بهره برداری قرار داد. بنظر من اگر این سنگ نبشته از وجود قومی بنام اسرائیل در فلسطین حکایت میکرد میبایستی در دورانهای قبل و بعد اشارات دیگری در ادبیات کنعانی، مصری و آثار باقی مانده اقوام مجاور اسرائیل وجود داشته باشد که به گونه ای ۱۲ قبیله اسرائیل تورات را توجه نماید. چون ما هیچگونه اثری از این قبایل در این ادوار در دست نداریم اگر هم بپذیریم گروهی بنام اسرائیل در فلسطین میزیسته اند دلیل بر وجود جامعه اسرائیل به آنگونه که در تورات ذکر شده است نیست. بهمین جهت تاریخ اسرائیل در مراحل اولیه دارای ماهیت اسطوره ای خواهد بود. پس از تجزیه و تحلیل دقیق خواهیم دید که چنین برداشتی دارای محمل منطقی نیز میباشد.

نام اسرائیل در تورات با قصه ای توجیه شده است که قبلاً مختصراً به آن اشاره شد و در اینجا عین آن قصه تکرار می شود:

«مبارزه یعقوب با خدا» ۳۳-۳۲/۲۳ آ

... هنگامیکه یعقوب تنها ایستاده بود مردی با او کشتی گرفت تا سرخی شفق دمید. چون آن مرد دید که بر او نمی تواند غالب شود لگدی بر تهی گاه او زد. مفصل ران یعقوب در

رفت، هنگامی که با او کشتی گرفت. مرد گفت مرا رها کن که سپیده دمیده است. تو را رها نخواهم کرد تا مرا تقدیس نکنی و رحمت ندهی. او پرسید نام تو چیست؟ جواب داد یعقوب. پس مرد گفت دیگر نام تو را یعقوب نخواهند نامید بلکه یسرائیل، مبارز با خدا - زیرا تو با خدا و انسان جنگیدی و پیروز شدی... پس او را رحمت داد و یعقوب آن محل را پنوال (چهره خدا) نام گذاشت و گفت من خدا را از چهره به چهره (رو به رو) دیدم و زنده ماندم. خورشید بر او می تابید آنگاه که اولنگ لنگان پنوال را ترک می گفت. از اینجهت است که اسرائیلیان از عضله ران تا امروز نمی خورند. بطوریکه در آتیه خواهیم دید در کتاب مقدس سعی شده است برای تعبیر همه نامهای مهم یک قصه یا افسانه مذهبی بیان شود و متأسفانه مجموعه همین قصه هاست که بخش اعظمی از رساله های اولیه کتاب را بوجود آورد، است. کلیسا این قصه را چنین تعبیر می کند:

در بیبل واحد آمده است: در این قصه سه سنت قدیم با هم ترکیب شده اند.

۱- تعویض نام یعقوب به اسرائیل (همچنین به ۳۵/۹ مراجعه شود).

۲- سنتی که نام پنوال (چهره خدا) را تشریح می کند.

۳- و بالاخره توجیه رسم عجیبی که عضله روی مفصل ران حیوانات را نباید خورد.

این مرد ناشناس شاید در روایات پیش از اسرائیلی یک موجود شیطانی بوده است. سنت اسرائیلی در این مرد خدا را مجسم میسازد و یا حداقل یک وجود آسمانی و یک فرشته را.

گفته کلیسا که شاید هم یک فرشته در تورات مورد نظر باشد صحیح نیست زیرا همانگونه که خود نویسنده نیز به درستی توجه کرده است در ۳۵/۹ یهوه به یعقوب ظاهر میشود و نام او را تغییر میدهد و تذکر آخر این قصه هم که یعقوب گفت من خدا را رو به رو دیدم و مردم تاکید همین نظر است. در ۱۲/۳ هونیز صریحاً تاکید میشود که خدا با یعقوب کشتی گرفت و کشتی گرفتن یعقوب با خدا بصورت یک حادثه مسلم در کتاب مقدس بارها اعلام میشود. در خود متن کتاب نیز نام یسرائیل مبارز با خدا معنی شده است.

اما موضوع بسیار جالبی که باز هم کمتر به آن توجه شده است، وابستگی این نام به ال مییاشد در کتاب مقدس سعی شده است قوم اسرائیل برگزیده یهوه توجیه گردد که موجودیت او وابسته به یهوه است و حتی نام و را نیز یهوه اعطا کرده است. اما اتفاقاً نام این قوم بجای یسرایاهو، یسرائیل شده است که بستگی او را به خدای ال کنعانی مسلم میسازد. اسامی یهوه پرستان با یاهو، هوریا و ترکیب میشده است در حالیکه حتی می بینیم نام خود یعقوب هم

در ابتدا یعقوب ال بوده است. در بحث راجع به یهوه به این موضوع باز خواهیم گشت ولی همینقدر تذکر می دهیم که از نام اسرائیل میتوانیم نتیجه بگیریم که این قوم در کنعان بدون هیچ رابطه ای با یهوه متشکل شده و بعدها در یک تحول کلی دین کنعانی یهوه را پذیرفته است، دینی که با ریشه آن دارای اختلاف زیادی بوده است.

کلیسا یسرا را از کلمه زره مشتق دانسته و آنرا جنگیدن معنی می کند که یسرا همان مبارزه با خدا میشود. بوبر این نام را خدا حکومت می کند معنی مینماید. نوت یسرا را خدا باید فرمان راند میداند، آلبرایت معتقد است که یهوه بصورت یک طبیب شفابخش این نام را به قوم خود عطا می کند تا او را به سرزمین رهائی و نجات رهنما شود لذا معنی این نام خدا شفا و نجات می بخشد است.

یک اشتباه بسیار بزرگ اغلب قریب به اتفاق محققین اینست که در پی تفسیر و تعبیر کلمات و روایات به آنگونه که خود فکر می کنند میباشند نه آنگونه که نویسند. در نظر داشته است. برخی این روایات را طوری برداشت می کنند که گوئی واقعاً خدا شخصاً آنها را ابلاغ کرده و این معبرین را نیز مامور تفسیر آنها کرده است در حالیکه واقعیت آنست که این روایات توسط افراد معمولی و یا روحانیونی تنظیم شده است که بنا به محتوای روایات و بدوی بودن آنها افکاری بسیار ابتدائی داشته اند و مهمتر از همه آنکه این روایات برای مردم زمان خود نوشته شده اند و باید برداشت آنها را ملاک تشخیص قرار داد نه درک و تشخیص بوبر و آلبرایت... این واقعیت چون برای درک کتاب مقدس بسیار دارای اهمیت است، در بخشهای آتی بیشتر مورد بحث قرار خواهد گرفت.

در باره اسرائیل مفهومی که قبلاً مورد نظر بانیان ال پرست این قوم بوده است بر کسی معلوم نیست ولی آنچه مورد نظر نویسنده این فصل از کتاب مقدس است دقیقاً در سر فصل و متن و موضوع روایت مشخص گردیده و پس از ذکر نام نیز صریحاً تعبیر شده است، که مقصود مبارزه با خداست. همه قصه بر این مفهوم بنا شده است و اگر محققین و مفسرینی اکنون از جانب یهوه رسالت یافته اند مطالب کتاب مقدس را برای قرن بیستم به زبانی دیگر توجیه و تفسیر کنند، مسئله ایست که مؤلف اصلی از آن آگاهی نداشته است.

الف - دوران شیوخ

من در فصل اول این کتاب به اختصار و فشرده شرحی از کتاب مقدس یهودیان را تا تبعید آنان به بابل بیان کردم ولی باید در نظر گرفت که اگر کتابی در حدود هزار صفحه را در چند صفحه خلاصه کنیم هرگز نمیتوان انتظار داشت محتوای کتاب بیان شده باشد.

برای آنکه مطالب همه این رسالات در خاطر باشد و بتوانیم فصول مختلف را با هم مقایسه کنیم و از آنها نتیجه گیری دقیق نمائیم باید آنها را چندین بار مطالعه نمائیم، وظیفه ای که بعهدہ نویسنده بوده است. ولی در صورتیکه خواننده ناآشنا به کتاب مقدس نیز مایل به هضم و درک صحیح این بررسی تحقیقی باشد باید لااقل همه آن فصولی را که طی تجزیه و تحلیل مطالب کتاب با شماره مشخص شده است بازخوانی نماید. با فرض این حداقل مطالعه و مراجعه خواننده به اصل کتاب، بررسی خود را آغاز مینمایم.

تورات ابراهیم را اولین و مهمترین شخصیت قوم اسرائیل معرفی میکند و او اولین پیغمبر یهوه است که خدای اسرائیلیان با او ارتباط مستقیم برقرار میسازد و عقد میثاق مینماید. بعبارت دیگر موجودیت قوم اسرائیل از زمان ابراهیم و بوسیله وعده ای که یهوه برای ایجاد قومی بزرگ به او میدهد، اعلام میگردد. در زمان ابراهیم اسرائیلیان هنوز هویت نیافته اند و نام اسرائیل مطرح نشده است و فقط وعده تشکل آنها از جانب یهوه داده میشود.

منشاء ابراهیم شهر اوراست و او به اتفاق پدرش تراخ و برادرش حران و زنش سارائی و برادرزاده اش لوت از اور به حران مهاجرت مینماید.

در قرن نوزدهم فرضیاتی برای تشریح دوران شیوخ ارائه شد که پایه تاریخی نداشت. برخی حتی وجود شیوخ را با خدایان قدیم سامی همسان ساختند و آنان را تجسم این خدایان دانستند. مثلاً تراخ در راس الشمرء نام خدای ماه بوده است و یعقوب ال بمعنی یعقوب خداست و آن نام خدائی بوده است در بین کوچگران. برخی هم این شیوخ را وابسته به اسطوره های نجومی (میتولوژی استرال) فرض کردند و بسیاری هم آنانرا وجود افسانه ای توجیه نمودند. نویسندگانی هم مدعی شدند که اور همان اورتا در شمال حران و در سرزمین آسیای صغیر است و ابراهیم شاهزاده تاجری بوده است که به اتفاق خدم و حشم و محافظین بسیار از اورتا به حران و فلسطین سفر کرده اند و در راه نیز محافظین این قافله سالار با دشمنان به نبرد پرداخته اند که در تورات منعکس شده است. در قرن بیستم مومنین به تورات و محققین تیزبین به بررسی دقیق تاریخ این ادوار پرداختند و اکتشافات بسیار ارزشمند نیز به کمک آنها آمد. اولین مشخصه ای که در روایات شیوخ جلب توجه می کند نام اشخاص و مکانهاست. موطن ابراهیم اور کاسیدیم را اور کلدی ترجمه کرده اند که در اینصورت میبایستی شهر قدیم اور در جنوب بین النهرین باشد که امروز المخیرنام دارد. حران در ناحیه پادان - آرام یا جلگه آرام و در سرزمین آرام نهر - آیم یا بین النهرین، ذکر شده است. آه - حرانیم که شهر کاروان معنی میدهد یکی از مراکز مهم ارتباط تجارتنی خاور میانه بوده است که

نزدیک شهر معروف کارخمش کنار فرات شمالی قرار داشته است. این منطقه بزرگترین قرارگاه خوریت‌ها آریائی است که از آنجا به جنوب و غرب سرزیر شده‌اند. حران در ضمن بمعنی محلی است که کاروانها با هم برخورد و از آنجا حرکت مینمایند. خدای حران الهه ماه بوده که به بل حران معروف بوده است و آنرا سرور راه و خدای راه می‌گفتند زیرا کوچگران برای حرکت در شب‌های صاف این منطقه از ماه کمک می‌گرفتند. الهه ماه را در ضمن سین یا زوان مینامیدند.

اسامی اغلب افراد خانواده ابراهیم نام شهرهای بین‌النهرین است. تراخ، ناخر، سروق اجداد و پدر اونها شهرهای شمالی بین‌النهرین را دارند مانند: تراخ = تیل تو راخی در جنوب حران. سروق = سروقی بین حران و فرات. ناخر یا ناخر در متون مادی قرن ۱۸ ناخور آمده است و در متون آسوری تیل نخیری و حران که همان شهر حران است که قبلاً از آن بحث شد (۲۶-۲۲/۱۱ و ۲۴/۱۰). اگر دقت کنیم می‌بینیم که در تورات اینگونه نام گذاری معمول است. مثلاً در ۱۰/۱ نام اعقاب نوح نیز نام کشورها و مناطق مختلف است. مثلاً تارسیس همان تارتسوس مستعمره یونان در جنوب غربی اسپانیاست (چند هزار سال پس از طوفان نوح!) و یاوان نام یونان است که از ایونی‌ها ریشه گرفته. کوش نام قدیم سودان است و میزائیم همان مصر است و کنعان سرزمین فلسطین میباشد.

... اولین برداشتی که از این گونه اسم گذاری مینمائیم آنست که ما با یک روایت اسطوره‌ای روبرو هستیم و این اشخاص دارای ماهیت اساطیری بوده و ما از اولین قدم با تاریخ اساطیری سرو کار پیدا می‌کنیم.

ثانیاً اور در سومر و نزدیک خلیج فارس با حران در نزدیک ترکیه کنونی در حدود هشتصد کیلومتر فاصله داشته است و امروز کمتر محققانی یافت میشود که بپذیرد مقصود از اور کاسدیم همان شهر واقع در مصب فرات است. در نسخه سبتوا گینتا این کلمه را سرزمین کلده ترجمه کرده‌اند و بنظر محققین این برداشت صحیحتر است، و هر چند برخی نیز چون دوو معتقدند که همان اور سومری مورد نظر بوده است.

نام ابراهیم نیز با شخصیت تقریباً اساطیری او تطبیق می‌کند. در تورات نام او ابتدا

۱- مقصود من اغلب از اسطوره میت نیست بلکه بیشتر روایات لژاندر (لگندر) است که ما متأسفانه اصطلاح جامعی برای آن نداریم و مفهوم واقعی آن افسانه‌ها و روایات ملی و قومی است که دارای ریشه تاریخی است که عین واقعیت نیست مانند سلسله کیانیان یا داستانهای فردوسی.

ابرام (اب - رام) ذکر میشود و پس از وعده یهوه به او که قومی بزرگ از ابراهیم بوجود آورد، نام او را به اب - را - عام تبدیل می کند که در خود تورات توجیه شده پدر مردم بسیار ۱۷/۱-۲۱ آ. عام بمعنی توده و مردم است و اب بمعنی پدر. محققین بعادت قبلی معانی مختلف مانند پدر بلند مرتبه و تجلیل شده (کورنفلد) از نسل والا (دووو) پیشنهاد کرده اند. برخی از محققین معتقدند که نام اصلی ابراهیم، اب، ام، رام بوده که نظیر آن در متون ماری دیده شده است و در متون بابلی قرن شانزده نیز آمده است. همچنین نام اح - را - عام نیز در متون ماری دیده شده است. آنها معتقدند که نویسندگان تورات از این نامها بهره گرفته اند و برای آنکه بعادت همیشگی اسم با مسمائی طرح کنند اب - را - عام یا پدر گروه بسیار انتخاب کرده اند. اصولاً نامهای ترکیب شده با آب = پدر در عبری فراوان است و در تورات نیز نامهایی نظیر ابی رام یا ابن سردار سائول وجود دارد. در متون فارسی و آثار آکادی نیز کلمات مرکب با آب فراوان است. بنظر من ممکن است اب - رام در اصل اب - آرام پدر آرامی ها باشد که تورات انرا به اب - رام تبدیل کرده است. نام شیوخ دیگر تورات اسحق = بیتس خاک و یعقوب = یا کوب در منابع قرن ۱۸ این منطقه دارای نمونه هائی است. بیتس خاک نامی سامی آموریتی است که در اصل ایس خاک - ال بوده که بمعنی ال خیر خواه است میباشد و در الواح راس الشمره نیز یافت شده است. یعقوب در متون مختلف قرن ۱۸ ق. م بصورت های مختلف دیده شده است. در آثار بدست آمده در چاگار بازار، مرز ترکیه و عراق کنونی، نام یعکوب - ال بدست آمده است که ال حفظ کند معنی میدهد. آبرایت، خدا کوهستان را حفظ کند معنی کرده است. همچنین یعکوب - هار، نام یک سر کرده هیکسوس بوده است. در لیستی که مربوط به فتوحات توت موزیس است همچنین از محلی در فلسطین بنام یعکوب - ال نامبرده شده است. در متون ماری نیز نام یاه - کوب - ایلا آمده است در تورات بطوریکه دیدیم بیتس خاک او می خندد توجیه شده است. یعقوب یک بار به پاشنه چسبیده معنی میشود ۲۵/۲۶ و بار دیگر آنرا از گول زدن و فریب دادن مشتق می نمایند ۲۷/۳۶ آ. کورنفلد معتقد است که چون اسرائیلیان معنی این اسم را نمی فهمیدند اکب یا پاشنه را با اکوب برابر گرفته اند. در هر حال تورات سعی میکند در همه موارد قصه ای برای توجیه نامهای کتاب ابداع کند و این داستانها در واقع جنبی و فرعی است و اغلب قرنهای متمادی و شاید هزار سال پس از دوران مورد بحث بیان شده اند.

بعضی از نامهای قبایل بنی اسرائیل مانند گاد، دان، لوی، ایس - مع - ایل نیز در لیست های مصری مربوط به قرن ۱۸ ق. م دیده شده است. شبیه اسمعیل در متون بین النهرین

به صورت یا - اس - معه یافت شده است. بنیامین که در عبری بنی - یمین تلفظ میشود نام قبیله ای بوده است در ماری بنام بنو یمینه یا پسران جنوب. نام زبولون نیز در متون ماری دیده شده است. نامهای شبیه اشرا یا (ازن) ایساخار نیز در آثار مصری قرن ۱۸ یافت شده است در مدارک ماری (تل الحریری) مربوط به قرن ۱۸-۱۹ ق.م اصطلاحات فراوانی یافت شده است که دارای ریشه اکادی نیستند و در روایات شیوخ نیز نظیر آنها را می یابیم. از جمله این اصطلاحات همان بنو یمین است که اشاره شد. در اصطلاحات این منطقه به جنوب یمین یا راست می گفتند و شمال را سیم خال یا چپ می نامیدند. در این حال شرق در جلو قرار می گرفت و غرب عقب که اصطلاحات آن نیز بهمین طریق اقداماتوم (جلو) و آخراتوم (عقب) آمده است. در اصطلاحات عبری نیز همین تقسیم بندی و نامها معمول بوده است. همچنین برای کلمه قوم در ماری گایوم و گاووم آمده است و در تورات گوی، و اوتموم که در تورات اوهمه آمده است معنی امت و ملت را می دهد. حبیروم اتحاد چند گروه است و در تورات حبر ذکر شده است. نوووم بمعنی دشت و قرارگاه کوچگران میباشد و در تورات نووه بمعنی چراگاه آمده است. خزروم یا اردو همان خزریم تورات و کپروم یا انبار غله در تورات کپر بمعنی قریه شده است...

برخی از محققین نیز به حرف ی که به عبری یُد تلفظ میشود، اشاره می کنند که در نام شیوخ وجود داشته است و آنرا نشان اصالت این نامها می دانند زیرا این حرف در اول نامهای عبری و آرامی قدیم بسیار بکار رفته است. از مجموعه این تشابهات نتیجه می گیرند که روایات شیوخ فقط قصه نبوده بلکه واقعیتهاست که بصورت قصه و روایت مطرح شده است. در تأیید این نظریه بسیاری از شعائر و سنن و آداب دوران شیوخ در تورات اشاره می کنند که برخی حتی مخالف سنت های اسرائیلی است ولی نمونه های آنها در فرهنگ های این منطقه حوالی قرن ۱۸ ق.م. یافت شده است. بخصوص آثار زیادی را که در شهرهای نودی، الااخ و ماری یافته اند با این سنت ها مقایسه کرده اند. بطوریکه دیدیم قبایل خوریتی از شمال بین النهرین و نزدیک تل حلف بسوی جنوب و غرب هجوم آوردند. شهر نودی در شرق دجله یکی از مراکز بسیار مهم فرهنگ خوریتی در اوایل تا میانه هزاره دوم ق.م. بوده است و همچنین الااخ در شمال سوریه. دوو و معتقد است که شهر ناحور در دوران ماری تحت تسلط خوریت ها بوده است و حتی حران هم منطقه نفوذ قبایل خوریتی بشمار میرفته است برخی از روابطی را که در تورات برای دوران شیوخ بیان شده است ما در فرهنگ خوریتی این شهرها می بینیم. و آ. اشپیتر آلمانی بیش از بیست مورد ارائه می دهد